A		
abroad		پهن، گسترش یافته، وسیع، خارج، بیرون، خارج از کشور، بیگانه، ممالک بیگانه
abrupt		تند، پرتگاه دار، سراشیبی، ناگهان، ناگهانی، بیخبر،درشت، جداکردن
absurd	[ab · surd || əb'sɜːd]	پوچ، ناپسند، یاوه، مزخرف، بی معنی، نامعقول، عبث،مضحک
abuse		بد بکار بردن، بد استعمال کردن، سو استفاده کردن از،ضایع کردن، بدرفتاری
accelerate		شتاباندن، تسریع کردن، تند کردن، شتاب دادن، برسرعت (چیزی) افزودن، تند
accentuate	[ac · cen · tu · ate || æk'sentjʊeɪt]	با تکیه تلفظ کردن، تکیه دادن، تاکید کردن، اهمیت‌دادن، برجسته نمودن
acceptable		پذیرا، پذیرفتنی، پسندیده، قابل قبول، مقبول
acclaim	[ac · claim || ə'kleɪm]	تحسین، ادعا کردن، افرین گفتن، اعلام کردن، جارکشیدن، ندا دادن، هلهله یا
account		شمردن، حساب کردن، محاسبه نمودن، (حق)حساب پس دادن، ذکر علت
accurate		دقیق، صحیح
acknowledge		قدردانی کردن، اعتراف کردن، تصدیق کردن، وصول‌نامه‌ای را اشعار داشتن
acquire		بدست اوردن، حاصل کردن، اندوختن، پیداکردن
actually		واقعا، بالفعل، عملا، در حقیقت
advanced		پیشرفته، ترقی کرده، پیش افتاده، جلوافتاده
advantage		،مزیت دادن :(vi &.vt).،فایده، صرفه، سود، برتری، بهتری، مزیت، تفوق
advent		ظهور و ورود
adverse		مخالف، مغایر، ناسازگار، مضر، روبرو
advice		،اندرز، رایزنی، صوابدید، مشورت، مصلحت، نظر، عقیده،پند، نصیحت، اگاهی
afford		دادن، حاصل کردن، تهیه کردن، موجب شدن، ازعهده‌برامدن، استطاعت داشتن
aggravating	['ag · gra · vat · ing || 'ægrəveɪtɪŋ]	بدتر کننده ،سخت کننده ،شدید کننده
agile	[ag · ile || 'ædʒaɪl]	چابک، زرنگ، فرز، زیرک، سریع‌الانتقال
agitate		بکارانداختن، تحریک کردن، تکاندادن، اشفتن، پریشان‌کردن، سراسیمه کردن
albeit		اگرچه، ولواینکه
allocation		تخصیص
allow		،رخصت دادن، اجازه دادن، ستودن، پسندیدن، تصویب کردن، روا دانستن
alter		،تغییردادن، عوض کردن، اصلاح کردن، تغییر یافتن، جرح‌و تعدیل کردن
amaze		متحیرساختن، مبهوت کردن، مات کردن، سردرگم کردن،سردرگم، متحیر
ambiguous		باابهام، تاریک (از لحاظ مفهوم)، دوپهلو، مبهم
amenity	[a · men · i · ty || ə'miːnətɪ]	سازگاری، مطبوعیت، نرمی، ملایمت
ample		فراخ، پهناور، وسیع، فراوان، مفصل، پر، بیش ازاندازه

@Researchassist
به کانال تلگرامی ما بپیوندید

amusement		سرگرمی، تفریح، گیجی، گمراهی، فریب خوردگی، پذیرایی، نمایش
analogous		مانند، قابل مقایسه، متشابه
analyze		تجزیه کردن، تحلیل کردن، (مج.) موشکافی کردن،جداکردن، جزئیات را مطالعه
ancient		باستانی، دیرینه، قدیمی، کهن، کهنه، پیر
annoying		رنجش اور
anticipate		پیش بینی کردن، انتظار داشتن، پیشدستی کردن،جلوانداختن، پیش گرفتن بر، سبقت جستن بر
antiquated		کهنه، منسوخ، متروک، قدیمی
apparent		پیدا، اشکار، ظاهر، معلوم، وارث مسلم
appealing	[ap'peal · ing || -lɪŋ]	جذاب، خوش ایند
appropriate		اختصاص دادن، برای خود برداشتن، ضبط کردن، درخور،مناسب، مقتضی
approximately		تقریبا
aptly		مستعد، قابل، درخور، مناسب، شایسته، محتمل، متمایل،اماده، زرنگ
arbitrary		اختیاری، دلخواه، مطلق، مستبدانه، قراردادی
archaic	[ar · cha · ic || ɑ:'keɪɪk]	کهنه، قدیمی، غیر مصطلح (بواسطه قدمت
arid		خشک، بایر، لم یزرع، خالی، بیمزه، بیروح، بی لطافت
assert	[as · sert || ə'sɜ:t]	دفاع کردن از، حمایت کردن، ازاد کردن، اظهار قطعی کردن، ادعا کردن، اثبات
assimilate		،یکسان کردن، هم جنس کردن، شبیه ساختن، در بدن جذب کردن، تحلیل رفتن
assortment	[as'sort · ment || -mənt]	ترتیب، مجموعه، دسته، دسته بندی، طبقه بندی
astounding	[as'tound · ing || -dɪŋ]	گیج، متحیر، مبهوت کردن
astute	[as · tute || ə'stju:t]	زیرک، ناقلا، دانا، هوشیار، محیل، دقیق، موشکاف
attractive		کشنده، جاذب، جالب، دلکش، دلربا، فریبنده
authorize		اجازه دادن، اختیار دادن، تصویب کردن
autonomous		،دارای حکومت مستقل، خودمختار، (زیست شناسی) دارای‌زندگی مستقل
avoid		،دوری کردن از، احتراز کردن، اجتناب کردن، طفره رفتن‌از، (حق.) الغاء کردن
B		
baffle		،گیج یا گمراه کردن، مغشوش کردن، دستپاچه کردن،بی‌نتیجه کردن، پریشانی
balanced		متعادل، متوازن
bear		،خرس، سلف فروشی سهام‌اوراق قرضه در بورس‌بقیمتی ارزانتر از قیمت واقعی
benefit		:(.vi &.vt).منفعت، استفاده، احسان، اعانه، نمایش برای‌جمع‌اوری اعانه
blind		،کورکردن :(.vt &.vi) ،کور، نابینا، تاریک، ناپیدا، غیر خوانایی،بی بصیرت
block		،بنداوردن، انسداد، جعبه قرقره، اتحاد دو یاچند دسته‌بمنظور خاصی، بلوک

blur	[blɜː]	لکه، تیرگی، منظره مه الود، لک کردن، تیره کردن،محو کردن، نامشخص بنظر
brief		کوتاه مختصر، حکم، دستور، خلاصه کردن، کوتاه کردن،اگاهی دادن
brilliant		تابان، مشعشع، زیرک، بااستعداد، برلیان، الماس‌درخشان
broaden		پهن کردن، وسیع کردن، منتشر کردن
burgeon		جوانه زدن، درامدن، شروع برشدکردن
C		
caliber		قطرگلوله، قطردهانه تفنگ یا توپ، کالیبر، (مج.) گنجایش، استعداد
caution		احتیاط ، پیش بینی ، هوشیاری ، وثیقه ، ضامن ،هوشی هوشیار کردن ، اخطار
celebrated		،جشن گرفتن، عیدگرفتن، ایین (جشن یاعیدی را)نگاه‌داشتن، تقدیس کردن
challenge		،بمبارزه طلبیدن، رقابت کردن، سرپیچی کردن، سرتافتن،متهم کردن، طلب حق
chaotic	[cha · ot · ic || keɪ'ɒtɪk]	پرهرج ومرج، بی نظم
characteristic	[char · ac · ter · is · tic || ˌkærəktə'rɪstɪk]	مشخصه
charisma	[cha · ris · ma || kə'rɪzmə]	عطیه‌الهی، جذبه روحانی، گیرایی، گیرش،فره (=charism)
chiefly	[chief · ly || 'tʃiːflɪ]	مخصوصا، بطور عمده
circulate		گردش کردن، به گردش در اوردن
clarify		روشن کردن، واضح کردن، توضیح دادن
classify		دسته بندی کردن، طبقه بندی کردن
clever		ناقلا، زرنگ، زیرک، باهوش، با استعداد، چابک
coarse		درشت، خشن، زبر
coherent		چسبیده، مربوط، دارای ارتباط یا نتیجه منطقی
commonplace		پیش پا افتاده، معمولی، مبتذل، همه جایی
comparatively		نسبتا،بطور مقایسه
compel		مجبورکردن، وادار کردن
complex		پیچیده، مختلط
conceal	[con · ceal || kən'siːl]	پنهان کردن، نهان کردن، نهفتن
conceivably	[con'ceiv · a · bly || – blɪ]	بطور امکان پذیر
condensed		فشرده، خلاصه شده، تغلیظ شده، چگالیده
confidentially		محرمانه، دارای ماموریت محرمانه، راز دار
confirm		تایید کردن، تصدیق کردن
conform		همنوایی کردن، مطابقت کردن، وفق دادن، پیروی کردن
conscientious		باوجدان، وظیفه شناس

conservation		نگهداری، حفاظت، حفظ منابع طبیعی
consistently		سازگار
conspicuously		انگشت نما، پدیدار، اشکار، توی چشم خور
constant		پایدار، ثابت قدم، باثبات، استوار، وفادار، دائمی
contaminate		الودن، ملوث کردن، سرایت دادن
contemporary		معاصر، همزمان، هم دوره
contradictory	[ˌcon·traˈdic·to·ry || ˌkɑntrəˈdɪhtərɪ /ˈkɒn–]	متناقض، مخالف، متباین، (من.) ضد ونقیض
controversial		مباحثه‌ای، جدلی، جدال امیز، هم ستیز، هم ستیزگر، هم‌ستیزگرانه
convenient		راحت، مناسب، راه دست
conventional		عرفی، قراردادی
convert		تبدیل کردن، معکوس کردن
convey		رساندن، بردن، حمل کردن، نقل کردن
convince		متقاعد کردن، قانع کردن
core		چنبره، هسته
crack		شکاف، ضربت، ترق تروق، ترکانیدن،(شلاق) را بصدا دراوردن، تولید صدای
create		افریدن، ایجاد کردن
creep		خزیدن، مورمور شدن
critical		بحرانی، وخیم، منتقدانه
crucial	[cru·cial || ˈkruːʃl]	وخیم، بسیار سخت، قاطع
crush		،فشردن، چلاندن، له شدن، خردشدن، باصدا شکستن
cultivate	[cul·ti·vate || ˈkʌltɪveɪt]	کشت کردن، زراعت کردن (در)، ترویج کردن
curative	[cur·a·tive || ˈkjuərətɪv]	دارای خاصیت درمانی، علاج بخش، شفا بخش
curious	[cu·ri·ous || ˈkjʊərɪəs]	کنجکاو، نادر، غریب
currency		پول، رواج
D		
debilitating	[de·bil·i·tate || dɪˈbɪlɪteɪt]	ناتوان کردن، ضعیف کردن
deceptive	[deˈcep·tive || –ptɪv]	فریبنده، فریبا، گول زننده، فریب‌امیز
decline		،کاهش، شیب پیدا کردن، رد کردن، نپذیرفتن، صرف کردن(اسم‌یاضمیر)، زوال
deep		گود، ژرف، عمیق
defy		بمبارزه طلبیدن، تحریک جنگ کردن، شیر کردن
delicate		ظریف، خوشمزه، لطیف، نازک بین، حساس

@Researchassist
به کانال تلگرامی ما بپیوندید

delighted		خوشی، لذت، شوق، میل، دلشاد کردن، لذت دادن، محظوظکردن
demand		خواستارشدن، درخواست، مطالبه، طلب، تقاضا کردن،مطالبه کردن
demonstration		دمونستراسیون، تظاهرات نمایش، اثبات
dense		متراکم، چگال
depend on		وابسته بودن، مربوط بودن، منوط بودن
deplete		تهی کردن، خالی کردن، به ته رسانیدن
destroy		خراب کردن، ویران کردن، نابود ساختن، تباه کردن
detect		پیدا کردن، کشف کردن، (م.م.)نمایان ساختن
determined		تصمیم گرفتن، مصمم شدن، حکم دادن، تعیین کردن
develop		توسعه دادن، بسط دادن، پرورش دادن
dictate		دیکته کردن، با صدای بلند خواندن، امر کردن
dignitary		شخص بزرگ، عالی مقام
dim		کم‌نور، تاریک، تار، مبهم :(adj.) ،تار، تاریک، تیره کردن
disapproval		عدم رضایت ،عدم تصویب
discernible	[dis'cern · i · ble || -nəbl]	تشخیص دادنی ،قابل تشخیص ،مشاهده کردنی
discreetly		محتاطانه ،از روي بصيرت
disguise	[dis · guise || dɪs'gaɪz]	تغییر قیافه دادن، جامه مبدل پوشیدن، نهان داشتن،پنهان کردن، لباس مبدل، تغییر
disperse		پراکنده‌کردن، متفرق ساختن
display		نمایش، نمایش دادن، نمایاندن
disregard		نادیده‌گرفتن، اعتنا نکردن، عدم‌رعایت
disruptive		درهم گسیخته، نفاق افکن
distinct		مشخص ،مجزا،جدا،واضح ،شمرده ،ممتاز
distinguish		تمیزدادن، تشخیص دادن، دیفرانسیل گرفتن، دیدن،مشهورکردن، وجه‌تمایزقائل
distort		کج‌کردن، تحریف کردن، ازشکل طبیعی انداختن
distribute		پخش کردن، تقسیم کردن، تعمیم‌دادن
diverse		گوناگون، مختلف، متغیر، متمایز
documented		مدرک، سند، دستاویز، ملاک، سندیت دادن
dominant		،چیره، مسلط، حکمفرما، نافذ، غالب، برجسته، نمایان،عمده، مشرف، متعادل
dormant		وسیله تاخیري ،خوابیده ،ساکت ،درحال کمون
drab		زن شلخته، فاحشه، جکنواخت وخسته‌کننده، خاکستری، کسل کننده
dramatic		مایشی، مهیج

durable	باودام، پایا، دیرپای
dwelling	ساکن ،خانه ،منزلگاه ،منزل کردن ،پیاده شدن براي استراحت ،مسکن
E	
elaborate	،استادانه درست شده، بزحمت درست شده، به‌زحمت ساختن،دارای جزئیات
element	عنصر
elementary	مقدماتی، ابتدایی، اصلی
elicit	بیرون کشیدن ،استخراج کردن ،استنباط کردن
eliminate	حذف کردن، محو کردن، (از معادله) بیرون کردن، رفع‌کردن، برطرف کردن
elude	اجتناب کردن از، طفره زدن، دوری کردن از
emphasize	باقوت تلفظ کردن، تایید کردن (در)، اهمیت دادن،نیرو دادن به
enact	بصورت قانون دراوردن، وضع کردن(قانون) تصویب کردن،نمایش دادن
encircle	دورگرفتن، احاطه کردن، حلقه زدن، دورچیزی گشتن،دربرداشتن
encompass	دورگرفتن، احاطه کردن، حلقه زدن، دارا بودن، شامل‌بودن، دربرگرفتن، محاصره
encourage	تشویق کردن، دلگرم کردن، تشجیح کردن، تقویت کردن،پیش بردن، پروردن
endorse	پشت نویسي کردن ،ظهر نویسي کردن جیرو کردن ،امضاء کردن ،پشت نویس
endure	،تحمل کردن، بردباری کردن‌دربرابر، طاقت چیزی راداشتن€تحمل، پایداری
energetic	پرتکاپو، کارمایه‌ای، جدی، کاری، فعال، دارای انرژی
enhance	بالابردن، افزودن، زیادکردن، بلندکردن
enormous	بزرگ ،عظیم ،هنگفت
enrich	غنی کردن، پرمایه‌کردن، توانگرکردن
entirely	کاملا، کلا، سراسر
erode	فرساییدن، خوردن، ساییدن، فاسدکردن، ساییده شدن
erratic	نامنظم، سرگردان، غیرمعقول، متلون، غیرقابل پیش‌بینی، دمدمی مزاج
evaporate	تبخیر کردن، تبدیل به‌بخارکردن، تبخیرشدن، بخارشدن،خشک کردن، بربادرفتن
even	کردن، حتی، هم،درست، اعداد جفت
evident	بدیهی، اشکار، مشهود
exaggerate	اغراق‌امیز کردن، بیش از حد واقع شرح دادن، مبالغه‌کردن در، گزافه گویی
exceedingly	بحد زیاد
exceptional	استثنايي
exclusively	"منحصرا"،مخصوصا
exemplify	بامثال فهمانیدن، بانمونه نشان دادن

exhaust		اگزوز، خروج (بخار)، در رو، مفر، تهی کردن، نیروی‌چیزی راگرفتن، خسته
exhibit		نمایش دادن، درمعرض نمایش قراردادن، ارائه دادن،ابراز کردن
expansion		توسعه، بسط، انبساط
exports		صادر کردن، بیرون بردن، کالای صادره، صادرات
extensive		پهناور، وسیع، بزرگ، بسیط، کشیده
extremely		بشدت، بافراط
F		
fabricate		ساختن
face		صورت، نما، روبه، مواجه شدن
facet	[fac · et || 'fæsɪt]	،صورت کوچک، سطوح کوچک جواهر و سنگهای قیمتی، تراش،شکل، منظر
fallacy	[fal · la · cy || 'fæləsɪ]	سفسطه، دلیل سفسطه امیز، استدلال غلط
favor	[fa · vor || 'feɪvə(r)]	،التفات، توجه، مرحمت، مساعدت، طرفداری،مرحمت کردن، نیکی کردن به
feasible		شدنی، عملی، امکان پذیر، میسر، ممکن، محتمل
feign	[feɪn]	وانمود کردن، بخود بستن، جعل کردن
fertile	[fer · tile || 'fɜrtl /'fɜːtaɪl]	حاصلخیز، پرثمر، بارور، برومند، پربرکت
finance		مالیه، سرمایه‌تهیه کردن، سرمایه گذاری
finite		متناهی، محدود
flaw	[flɔː]	درز، رخنه، عیب، خدشه، عیب دار کردن، ترک برداشتن،تند باد، اشوب
flourishing		اباد،ترقي كننده
forbid		منع کردن، بازداشتن، اجازه ندادن
forfeit		جریمه، فقدان، زیان، ضبط شده، خطا کردن، جریمه دادن، هدر کردن
formidable		ترسناک، سخت، دشوار، نیرومند، قوی، سهمگین
found		بنیاد نهادن، تاسیس کردن
frail	[freɪl]	نازک ،نحیف ،شکننده ،زودگذر،سست در برابر وسوسه شیطاني ،گول خور،بي
freshly		به تازگي ،از روي بي تجربگي ،با نفس يا نيروي تازه
function		تابع، وظیفه، کار کردن
fundamental		ابتدایی ، اساسی ، مفهومی
G		
gain		،سود بردن، فایده بردن، پیدا کردن، کسب کردن،باز یافتن، نائل شدن، پیشرفتن
gather		،گرد امدن، جمع شدن، بزرگ شدن، جمع کردن، گرد کردن،نتیجه گرفتن
generate		،زادن، تولید کردن، احداث کردن، بوجود اوردن، تناسل کردن، حاصل کردن

gigantic		غول پیکر
gradually		تدریجی، اهسته، قدم بقدم پیش رونده، شیب تدریجی واهسته
gratifying	[grat·i·fy·ing || 'grætɪfaɪɪŋ]	وجب خوشنودي ،لذت بخش
H		
halt		متوقف کردن ،متوقف ،درنگ ،سکته ،ایست کردن ،مکث کردن ،لنگیدن
handle		با دست عمل کردن ،دست داشتن دسته ،نگهدارنده ،اداره کردن بازي ،مددکاري
haphazardly		اتفاقی، برحسب تصادف، اتفاقا
harbor		لنگرگاه، بندرگاه، پناهگاه، پناه دادن، پناه بردن،لنگر انداختن، پروردن
harmful		مضر، پرگزند
harvest		محصول ،هنگام درو،وقت خرمن ،نتیجه ،حاصل ،درو کردن وبرداشتن
hasten		تسریع ردن ،شتاباندن ،شتافتن
hazardous		پرخطر
heighten		بلند کردن، بلندتر کردن، بالا بردن، زیاد کردن، شدیدکردن، بسط دادن
hero		قهرمان، دلاور، گرد، پهلوان داستان
highlight		پررنگ
hue		چرده، رنگ، شکل، تصویر، ظاهر، نما، صورت، هیئت، منظ
I		
ideal		کمال مطلوب، هدف زندگی، ارمان، ارزو، ایده‌ال، دلخوا
illustration		مثال، تصویر
immense		بی اندازه، گزاف، بیکران، پهناور، وسیع، کلان، بسیارخوب، ممتاز، عالی
impressive		موثر،برانگیزنده احساسات ،گیرا
improperly		بطور ناصحیح ،بطور غلط،بطور نامناسب
impulsively		با قوه‌محرکانی،بی‌اندیشه،بدون‌اراده
inaccessible		خارج‌از دسترس، منیع
inactive		غیرفعال
inadvertently		سهو، غیر عمدی
indeed		براستي ،حقیقتا،واقعا،هر اینه ،در واقع ،همانا،في الواقع ،اره راستي
indiscriminate		ناشي از عدم تبعیض ،خالي از تبعیض ،یکسره
inevitable		نا چار،نا گزیر،اجتناب نا پذیر،چاره نا پذیر،غیر قابل امتناع ،حتما،حتمي الوقوع
infancy		ودکی،بچگی،طفولیت،خردی،صباوت،نخستین،دوره‌رشد
influence		نفوذ کردن بر، تحت نفوذ خود قرار دادن، تاثیر کردن‌بر، وادار کردن، ترغیب

infrequently		کم ،کمتر،ندره ،بندرت ،گاه گاهي
ingredients		جزء، جزء ترکیبی، (در جمع) اجزاء، ذرات، داخل شونده، عوامل، عناصر
initiate		ابداع کردن ،ابتکار کردن ،تازه وارد کردن ،اغاز کردن ،بنیاد نهادن ،نخستین قدم
innovative		ابتکاری ، بدعت آمیز ، ابداعی
inordinate		بی اندازه، بیش از حد، مفرط، غیر معتدل
insignificant		ناچیز
instantly		فوراً،بیدرنگ ،به محض اینکه
intensify		تقویت کردن ،افزایش دادن ،سخت کردن ،تشدید کردن ،شدید شدن
intentionally		قصدی، عمدی
interpret		تفسیر کردن، ترجمه کردن، ترجمه شفاهی کردن
intolerable	[in·tol·er·a·ble || ɪn'tɑlərəbl /-'tɒl-]	تحمل ناپذیر، سخت، غیر قابل تحمل، دشوار، تن درندادنی، بی نهایت
intricate		بغرنج، پیچیده
intrigue	[in·trigue || ɪn'trɪːg]	دسیسه کردن، توطئه چیدن، فریفتن
intrinsic	in·trin·sic || ɪn'trɪnzɪk /-sɪk]	ذاتی، اصلی، باطنی، طبیعی، ذهنی، روحی، حقیقی، مرتب، شایسته
intrude	[in·trude || ɪn'truːd]	سرزده امدن ،فضولانه امدن ،بدون حق وارد شدن ،بزور داخل شدن
inundate	[in·un·date || 'ɪnʌndeɪt]	سیل زده کردن ،از اب پوشانیدن ،زیر سیل پوشاندن ،اشباع کردن
investigation	[in·ves·ti·ga·tion || ɪn,vestɪ'geɪʃn]	تجسس ،جستجو،جستار،بازجویي ،بررسي ،تحقیق ،رسیدگي
involuntarily		بی‌اختیار،بدون‌اراده،بطور غیر ارادی‌یا غیر عمدی
involve		گرفتار کردن، گیر انداختن، وارد کردن، گرفتارشدن،در گیر کردن یا شدن
isolated		مجزا کردن، سوا کردن، در قرنطینه نگاهداشتن، تنهاگذاردن، منفرد کردن، عایق
J		
K		
L		
lack		نبودن، نداشتن، احتیاج، فقدان، کسری، فاقد بودن،ناقص بودن، کم داشتن
lasting		دیرپای، بادوام، ماندنی، ثابت، پاینده، پایا
launch		به اب انداختن کشتی، انداختن، پرت کردن، روانه کردن، مامور کردن، شروع
legitimate	[le·git·i·mate || lɪ'dʒɪtɪmət]	حلال زاده، درست، برحق، قانونی، مشروع
limber	[lim·ber || 'lɪmbə(r)]	،خمیده، سربزیر، مطیع، تاشو، خم شو، نرم، خم کردن،تاکردن، خمیده کردن
M		
magnitude		بزرگی، اندازه، مقدار
maintain		نگهداشتن، برقرار داشتن

marvel		چیز شگفت، شگفتی، تعجب، اعجاز، حیرت زده شدن، شگفت‌داشتن
means		توانايي ،دارايي ،استطاعت ،وسايل ،وسيله ،وسائل ،توانائي ،درامد،دارائي
measurable		اندازه گیری
mediocre		حد وسط،متوسط،میانحال ،وسط
mention		ذکر، اشاره، تذکر، یاداوری، نام بردن، ذکر کردن،اشاره کردن
minuscule		خرد،حرف کوچک
miraculously	[mi·rac·u·lous·ly || mɪ'rækjələslɪ /-jʊ-]	بطور حیرت انگیز،معجزاسا
mirror		اینه ،دراینه منعکس ساختن ،بازتاب کردن
moderate		معتدل، ملایم، ارام، میانه رو، مناسب، محدود، اداره‌کردن، تعدیل کردن
motion		جنبش، تکان، حرکت، جنب وجوش، پیشنهاد، پیشنهاد کردن، طرح دادن، اشاره
mysterious		اسرار امیز،مرموز،مبهم
N		
narrate		داستانی را تعریف کردن، داستان سرایی کردن، نقالی‌کردن، شرح دادن
narrow		تنگ ،دراز و باریک ،کم پهنا،باریک کردن ،محدود کردن ،کوته فکر
negligible		ناچیز، جزئی، بی اهمیت، قابل فراموشی
nevertheless		با وجود این،با این‌همه،با این‌وصف،معهذا
nominal		اسمی
normally		عادی، معمولی، هنجار
note		یاداشت، تبصره، توجه کردن، ذکر کردن
notion		تصور، مفهوم
novel		نو،جدید،بدیع ،رمان ،کتاب داستان
O		
oblige	[o·blige || ə'blaɪdʒ]	مجبور کردن ،وادار کردن ،مرهون ساختن ،متعهد شدن ،لطف کردن
observe		،رعایت کردن، مراعات کردن، مشاهده کردن، ملاحظه کردن،دیدن، گفتن
obtain		بدست اوردن، فراهم کردن، گرفتن
obviously		بطور اشکار یا معلوم ،بدیهي است که
occasionally		گهگاه، گاه و بیگاه، بعضی از اوقات
odd		فرد، عجیب
omit		انداختن، حذف کردن، از قلم انداختن
ongoing		درحال پیشرفت، مداوم
opposition		ضدیت، مخالفت، مقاومت، تضاد، مقابله

outlandish		بیگانه وار، عجیب و غریب
overcome		چیره شدن، پیروز شدن بر، مغلوب ساختن، غلبه یافتن
overlook		مسلط یا مشرف بودن بر، چشم پوشی کردن، چشم انداز
overtly		اشکارا
P		
parallel		موازی همز مان
partially		جزئی، پاره‌ای، طرفدارانه، غیر منصفانه
particle		خرده ،ریزه ،ذره ،لفظ،حرف
particular		،مخصوص، ویژه، خاص، بخصوص، مخمص، دقیق، نکته بین،خصوصیات، تک
partisan		طرفدار، حامی،پیرو متعصب، پارتیزان
pass		گذشتن، عبور کردن، رد شدن، سپری شدن، تصویب کردن،قبول شدن، رخ
pattern		الگو، نقش
peculiar	[pe·cul·iar || pɪ'kju:lɪə(r)]	عجیب وغریب ،داراي اخلاق غریب ،ویژه
perceive	[per·ceive || pər'sɪ:v /pə'-]	درک کردن، دریافتن، مشاهده کردن، دیدن، ملاحظه کردن
perilous	['per·il·ous || 'perɪləs]	مخاطره امیز، خطرناک
periodically	['pɪrɪ'ɑdɪklɪ /'pɪərɪ'ɒd·]	ت دوره‌ای، در فواصل معین
persistent	[per'sist·ent || pər'sɪstənt /pə-]	پایدار،دیرپاي ،ماندگار،مزمن ،مصر،پایا،مداوم ،ایستادگي کننده ،سمج
persuade		وادار کردن، بران داشتن، ترغیب کردن
petition		شکایت کردن ،عرضحال دادخواست دادن ،دادخواست ،عرضحال ،عریضه
phenomena		حادثه ، عارضه ، عرض ، نمود ، تجلی ، اثر طبیعی ، نادره ، شخص برجسته
philanthropic	[phil·an·throp·ic || ,fɪlən'θrɑpɪk(l) /-rɒ-]	نوع پرست، بشردوست
pier	[pɪr /pɪə]	ستون، جرز، اسکله، موج شکن، پایه پل، لنگرگاه
placid	[plac·id || 'plæsɪd]	ارام ،راحت ،متین
plentiful		وافر، فراوان
poll		رای گرفتن، نمونه برداشتن، سر شماری کردن
portray	[por·tray || pɔr'treɪ /pɔ:-]	تصویر کشیدن ،توصیف کردن ،مجسم کردن
position		موقعیت، موضع، مرتبه، مقام، جایگاه
postpone		عقب انداختن، بتعویق انداختن، موکول کردن، پست تردانستن، در درجه دوم
potent		قوي ،پرزور،نیرومند
practical		کابردی، عملی، بکار خور، اهل عمل
precarious	[pre·car·i·ous || prɪ'kerɪəs /-'keər-]	احتیاط، پیش بینی، حزم، احتیاط کردن

@Researchassist
به کانال تلگرامی ما بپیوندید

precious	[pre·cious || 'preʃəs]	قیمتی ، بسیار ، فوق العاده
preconception	[pre·con·cep·tion || ˌprɪːkən'sepʃn]	عقیده از قبل تشکیل شده ،حضور پیش از وقت ،تصدیق بلا تصور،تعصب
predictably		قابل پیشگویی
predominant		غالب ،مسلط،حکمفرما،نافذ،عمده ،برجسته
presumably		احتمالا
prevalent	[prev·a·lent || 'prevələnt]	رایج ،شایع ،متداول ،فائق ،مرسوم ،برتر
prime		اول، عمده، نخست، زبده، درجه یک
profoundly		عمیق، ژرف
prominent		حساس ،برجسته ،والا
promote		ترفیع دادن، ترقی دادن، ترویج کردن
prompt		اعلان ،فوري ،بیدرنگ ،سریع کردن ،بفعالیت واداشتن ،برانگیختن ،سریع ،عاجل
prone	[prəʊn]	متمایل، مستعد، مهیا، درازکش، دمر
prophetic		نبوتي ،مبني بر پیشگویي
proportions		تناسب، نسبت
propose		پیشنهاد کردن ،پیشنهاد ازدواج کردن
prosperous		کامیاب، موفق، کامکار
purposefully	['pɜrpəsfʊlɪ /'pɜːp-]	با داشتن مقصود
Q		
R		
radiant		تابان ،گسترده ،شعاع گستر،تشعشع کننده حرارتي ،تابناک ،متشعشع ،پر
reaction		واکنش، عکس العمل، انعکاس، واکنشی
readily		باميل ،به اساني ،بسهولت
record		مدرک، سابقه، ضبط کردن، ثبت کردن
recover		دوباره بدست اوردن، باز یافتن، بهبودی یافتن، بهوش‌امدن، دریافت کردن
refine		پالودن، تصفیه کردن، خالص کردن، تهذیب کردن، پاک‌شدن، تصحیح کردن
reflection		بازتاب، انعکس، تامل
reject		رد کردن، نپذیرفتن
relate		باز گو کردن ،گزارش دادن ،شرح دادن ،نقل کردن ،گفتن
release		،رها کردن، ازاد کردن، مرخص کردن، منتشر ساختن،رهایی، ازادی، استخلاص
reliably		بطور قابل اعتماد
relinquish		ول کردن، ترک کردن، چشم پوشیدن

@Researchassist
به کانال تلگرامی ما بپیوندید

reluctantly		از روی‌بی‌میلی،برخلاف میل،اکراها
remarkable		قابل توجه ،عالي ،جالب توجه
renown	[re·nown || rɪ'naʊn]	اوازه ،نام ،شهرت ،معروفیت ،اشتهار،صیت ،مشهور کردن
replace		جایگزین کردن
report		گزارش، گزارش دادن
requisite		بایسته، شرط لازم، لازمه، احتیاج، چیز ضروری
resilient	[re'sil·i·ent || rɪ'zɪlɪənt]	پس جهنده ، مرتجع ، فنری ، به حال نخستین برگردنده ، بهبود پذیر
restore		پس دادن، بحال اول بر گرداندن، تعمیر کردن، اعاده‌دادن، باز دادن
retrieve	[re'trieve || rɪ'trɪːv]	بازیافتن، دوباره بدست اوردن، پس گرفتن، جبران کردن، اصلاح یا تهذیب
reveal	[re·veal || rɪ'vɪːl]	اشکار کردن، فاش کردن، معلوم کردن
rhythm	['rɪðm]	وزن ،سجع ،میزان ،اهنگ موزون ،نواخت
ridge		برامدگی، مرز، لبه، خط الراس، خرپشته، نوک، مرزبندی کردن، شیار دار کردن
rigid		سخت، سفت و محکم، نرم نشو، جدی، جامد، صلب
robust		قوی هیکل، تنومند، ستبر، هیکل دار
routinely		روزمره، کار عادی، جریان عادی، عادت جاری
rudimentary		ناقص ،اولیه ،بدوي ،ابتدايي
S		
sacrifice	[sac·ri·fice || 'sækrɪfaɪs]	عقیقه ،از دست دادن ،قرباني براي شفاعت ،قرباني دادن ،فداكاري كردن ،قرباني
scarcely		کمیاب، کم، نادر، اندک، تنگ، قلیل، ندرتا
scattered		پراکنده کردن، پراکنده شدن، متفرق کردن
scenic	[sce·nic || 'sɪːnɪk]	صحنه اي ،نمايشي ،مجسم كننده ،خوش منظر
security		امنیت، تامین
selective		گزینشی، انتخابی، برگزیده، انتخاب کننده، مبنی برانتخاب، دارای حسن
sensitive		حساس، نفوذ پذیر، دارای حساسیت
settle		نشاندن ،قرار دادن ،تصفیه کردن ،فرو کردن ،تسویه ،جا دادن ،ماندن ،مقیم کردن
severe		سخت، سخت گیر، طاقت فرسا، شاق، شدید
shallow		کم ژرفا،کم اب ،سطحي ،کم عمق کردن
sharply		تند،سخت ،به زیرکي ،با صراحت
shed		کارخانه سرپوشیده ،انداختن افشاندن ،افکندن ،خون جاري ساختن ،جاري
shelter		پناهگاه، جان پناه، محافظت، حمایت، محافظت کردن،پناه دادن
shift		،تغییر مکان، انتقال، تغییر جهت، بوش، تناوب، نوبت،تعویض، نوبت کار، نوبتی

@Researchassist
به کانال تلگرامی ما بپیوندید

situated		واقع شده در، واقع در، جایگزین
solid		ثابت ،سخت پا،دج ،یکپارچه ،یکسان ،ز جسم ،ماده جامد،سفت ،محکم
solve		حل کردن ،رفع کردن ،گشادن ،باز کردن
somewhat		قدري ،مقدار نامعلومي ،تاحدي ،مختصري
spacious	[spa·cious || 'speɪʃəs]	فراخ ،جادار،وسيع ،جامع ،گشاد،فضادار،مفصل
span		پل زدن روي رودخانه ،چشمه ،دهانه نظري ،افسار،محدوده ،گستردگي ،پوشش
spontaneous	[spon·ta·ne·ous || spɑn'teɪnɪəs /spɒn-]	خود به خودي ،خود بخود،خود انگيز،بي اختيار،فوري
sporadic	[spo·rad·ic || spə'rædɪk]	تک وتوک ،تک تک ،پراکنده ،انفرادي ،گاه وبيگاه ،گاه بگاه
steady		يکنواخت، محکم، پرپشت، استوار، ثابت، پی درپی،مداوم، پيوسته
stream		مسيل، نهر
striking		تصادم ،برجسته ،قابل توجه ،موثر،گيرنده ،زننده
submit		تسليم کردن، ارائه دادن، تسليم شدن
subsequently		سپس، متعاقبا
substantial		ذاتي ،جسمي ،اساسي ،مهم ،محکم ،قابل توجه
suffer		تحمل کردن، کشيدن، تن در دادن به، رنج بردن
sufficiently		بقدر کفايت
suitable		درخورد، مناسب، شايسته، فراخور، مقتضی
superficial		صوری، سطحی، سرسری، ظاهری
superior		بالايی، بالاتر، مافوق، ارشد، برتر، ممتاز
supposedly		بطور فرضي
suspect		بدگمان شدن از،ظنين بودن از،گمان کردن ،شک داشتن ،مظنون بودن ،مظنون
sustained		نگهداشتن، متحمل شدن، تحمل کردن، تقويت کردن، حمايت‌کردن از
swift		سريع ،چابک ،تندرو،فرز،باسرعت
symbols		نماد، مظهر
synthesis	[syn·the·sis || 'sɪnθɪsɪs]	ترکيب، تلفيق، (ش.) امتزاج، پيوند، هم گذاری
systematically		با روش معين،از روی يک‌اسلوب معين،ازروی‌قاعده،مر
T		
tangible	[tan·gi·ble || 'tændʒəbl]	قابل لمس ،محسوس ،پر ماس پذير،لمس کردني
tedious	[te·di·ous || 'tɪːdɪəs]	ملالت اور، خسته کننده، کسل کننده، کج خلق، ناراضی
tempt	[tempt]	اغوا کردن، فريفتن، دچار وسوسه کردن
terrifying	[ter·ri·fy || 'terɪfaɪ]	وحشت زده کردن

theoretically		نظری
tightly		سفت، محکم، تنگ
toxic	[tox·ic || 'tɑksɪk(l) /'tɒk-]	مسموم ،زهرالود،زهري ،سمي ،ناشي از زهر اگيني ،زهراگين
tranquility	[tran·quil·i·ty || træŋ'kwɪlətɪ]	ارامش ،اسودگي ،اسايش خاطر،راحت
transport		نقل و انتقال ، حمل و نقل
trap		محبوس
treasury	[treas·ur·y || 'treʒərɪ]	خزانه داري ،گنجينه ،گنج ،خزانه
triumph	[tri·umph || 'traɪəmf]	پيروزي ،جشن فيروزي ،پيروزمندانه ،فتح وظفر،طاق نصرت ،غالب امدن
U		
unbiased		بیغرض، عاری از تعصب، بدون تبعیض، تحت تاثیر واقع‌نشده
undeniabley		انکار ناپذیر
underestimated		ناچیز پنداشتن، دست کم گرفتن، تخمین کم
uniform		یکسان، متحد الشکل، یکنواخت
unique		بیتا، بی همتا، بیمانند، بی‌نظیر، یکتا، یگانه، فرد
unlikely		بی شباهت، برخلاف، غیر، برعکس
unmistakable		خالي از اشتباه و سوء تفاهم ،بي ترديد
unravel		از هم باز کردن ،از گیر در اوردن ،حل کردن
unwarranted		غیرقابل ضمنانت ،توجیه نکردني ،بیجا
V		
vague	[veɪg]	مبهم، غیر معلوم، سر بسته وابهام دار
vanishing		ناپدید شدن، به صفر رسیدن
varied		رنگارنگ ،گوناگون ،متنوع
vast		پهناور،وسیع ،بزرگ ،زیاد،عظیم ،بیکران
vibrant	[vi·brant || 'vaɪbrənt]	مرتعش ،لرزان ،به تپش در امده ،در حال جنبش ،تکريري ،پرطراوت و چالاک
vigorous	[vig·or·ous || 'vɪgərəs]	پرزور،نیرومند،زورمند،قوي ،شديد
visibly		بطور مریی
vital		حیاتی، وابسته بزندگی، واجب، اساسی
volume	[vol·ume || 'vɑljəm /'vɒlju:m]	حجم، جلد
W		
wanton		سرکش ،حرف نشنو،بازیگوش ،خوشحال ،عیاش ،جسور،شرور شدن ،گستاخ
weak		کم مقاومت ،سست ،کم دوام ،ضعیف ،کم بنیه ،کم زور،کم رو

wide		،پهن، عریض، گشاد، فراخ، وسیع، پهناور، زیاد، پرت،کاملا باز، عمومی
widespread		شایع، همه‌جا منتشر، گسترده
wisdom		فرزانگی، خرد، حکمت، عقل، دانایی، دانش، معرفت
withstand		تاب اوردن ،مقاومت کردن با،ایستادگي کردن در برابر،تحمل کردن ،مخالفت
witticism	[wit · ti · cism || 'wɪtɪsɪzəm]	بذله گويي ،شوخي ،لطيفه گويي ،مسخره
woo		اظهار عشق کردن با،عشقبازي کردن با،خواستگاري کردن ،جلب لطف کردن
worthwhile		ارزنده، قابل صرف وقت، ارزش دار
X		
Z		
zenith	[ze · nith || 'zɪːnɪθ /'zen-]	سمت‌الراس، بالاترین نقطه‌اسمان، قله، اوج